image004

دانشگاه آزاد اسلامی

واحد سما نیشابور

**عنوان :**

**زندگینامه موتزارت**

استاد ارجمند :

تهیه و تنظیم :

**فهرست مطالب**

**عنوان : صفحه:**

**خانواده و دوران کودکی 1**

**بیماری و مرگ مادر موتزارت 10**

**مقدمات ازدواج با کنستانس 16**

**ملاقات موتزارت و کنستانس در سالزتورگ با پدر و خواهر موتزارت 26**

**کنسرتوهای ویولون 34**

**مرگ لئوپولد موتزارت 42**

**مناسبات هایدن و موتزارت 45**

**ملاقات موتزارت و بتهوون 46**

**پایان غم انگیز زندگی موتزارت 50**

**شعر سنگ موتزارت 56**

**موسیقی شفا بخش موتزارت 57**

**واژه ها و اصطلاحات 59**

**منابع و ماخذ 64**

**خانواده و دوران کودکي**

يوهان کريزوستوم ولفگانگ آمادئوس موتزارت، روز 27 ژانوزه 1756 ميلادي در شهر سالزبورگ به دنيا آمد. پدر وي لئوپولد موتزارت (تولد 14 نوامبر 1719- مرگ 28 مِي 1787) نام داشت و مادر او آنا ماريا (تولد 25 دسامبر 1720- مرگ 3 ژوئيه 1778) بود. از هفت فرزند اين خانواده، فقط دو نفر باقي ماندند. يکي ولفگانگ آمادئوس که هفتمين و کوچک ترين فرزند و ديگري دختري به نام نانرل (تولد 30 ژوئيه 1751- مرگ 29 اکتبر 1829) که چهارمين فرزند خانواده بود.

هنگامي که موتزارت به دنيا آمد، شش سال از مرگ يوهان سباستين باخ، موسيقيدان نامدار، گذشته بود و پيش از آنکه چهار سالش تمام شود نيز، هندل رخت از جهان بربست. موسيقيدانان بزرگ معاصر باخ و هندل، همه درگذشته بودند و يا مانند رامو و اسکارلاتي کار مهمي انجام نمي دادند. گلوک، چهل و دومين سال عمر خود را مي گذرانيد و با کوشش فراوان از شيوه اپراهاي ايتاليايي تقليد مي نمود. هايدن نيز خط مشي خود را به خوب روشن نساخته بود و شهرتي هم اگر داشت به عنوان يک نوازنده ي پيانو بود.

دوره ي باروک داشت به پايان مي رسيد و سبک لطيف تر و خيال انگيزتري جاي آن را مي گرفت. سبک روکوکو در واقع همان شيوه ي باروک بود، با اين تفاوت که بايد با ديد ديگري به آن نگريست. در اين سبک تزئينات بيش از حد لزوم به کار رفته است و اين سبک تا چندين سال در معماري و هنرهاي تزييني، تأثيري ناچيز ولي قطعي داشت. البته همين تأثير کم، تحول عميقي در هنر به وجود آورده و در حالت و رنگ آميزي و راه و رسم هنرهاي ديگر نيز مؤثر بوده است.

دوره ي کودکي موتزارت همزمان با دوران شکوفايي عصر روکوکو بود.

پدر موتزارت که خود نيز آهنگساز، استاد موسيقي و ويولون نواز ماهري بود (او کتابي درباره ي «روش نوازندگي ويولون» نوشته است) خيلي زود به استعداد وافر فرزندانش پي برد و تعليم و تربيت آنان را شخصاً به عهده گرفت. اين آموزش منحصر به موسيقي نبود بلکه خواندن و نوشتن، رياضي، ادبيات، زبان شناسي و تعليمات اخلاقي را نيز در بر مي گرفت. پيشرفت ولفگانگ، با توجه به سنش، در موسيقي شگفت انگيز بود. او توانست نخستين اثر دوره ي کودکي خود را در 5 سالگي به پدر عرضه کند. موتزارت از 6 سالگي، سير و سفر خود را به کشورهاي اروپايي شروع کرد و پدر مهربان و جاه طلبش او را به عنوان يک کودک نابغه و خارق العاده (که واقعاً نيز چنين بود) به ديگران معرفي مي نمود و پادشاهان و فرمانروايان بزرگ از او استقبال شاياني مي کردند. موتزارت وقتي به چهارده سالگي رسيد، به تمام کاخ هاي بين لندن و ناپل، وارد شده و آنها را ديده بود. ذوق و استعداد و تسلط او در تصنيف آهنگ، وي را از عجايب زمان ساخته، آثارش آنقدر ماهرانه بود که عده اي در تصنيف آنها به دست ولفگانگ ترديد داشتند و پدرش را خالق آنها گمان مي بردند.

وقتي لئوپولد درس پيانو را با دختر هفت ساله ي خود آغاز کرد، ولفگانگ سه ساله بود. وي با شور و علاقه ي بسيار به دست هاي خواهر خود مي نگريست و به تعليمات پدر گوش فرا مي داد و بعد از پايان کار آنها، به زحمت از صندلي بالا مي رفت، پشت پيانو مي نشست و با دو انگشت کوچک خود، فاصله ي سوم (Tierce) را روي پيانو مي گرفت و از شنيدن اين صداي گوش نواز که ساده ترين آکورد موسيقي است، لذت مي برد.

در چهار سالگي، پدرش سعي کرد به او منوئه و قطعات ساده اي بياموزد. ولفگانگ يک منوئه را در نيم ساعت و قطعه اي بزرگ تر را در يک ساعت مي آموخت و چنانچه اشاره شد او در پنج سالگي شروع به تصنيف آهنگ کرد. اولين منوئه را چنان ماهرانه ساخته بود که توجه پدرش لئوپولد را جلب کرد. اين قطعه که در پايان تا حدي بچه گانه تمام مي شود، کاملاً با قواعد موسيقي مطابقت مي کرد و به اين جهت، با آنکه ولفگانگ هنوز به نت نويسي آشنا نبود، پدرش اين آهنگ را بدون آنکه چيزي به آن بيفزايد، يادداشت کرد. امروزه اين قطعه در موزه ي موتزارت در سالزبورگ نگهداري مي شود.

استعداد شايان ولفگانگ باعث شد که پدرش، براي معرفي او به شهرهاي ديگر سفر کند. بدين منظور او را در شش سالگي همراه خواهرش به مونيخ، وين، وورتمبرگ، فرانکفورت، آخن و بروکسل برد و در کنسرت هايي که براي آنها ترتيب مي داد، موتزارت کوچک ويولون و خواهرش، نانرل، پيانو مي نواختند.

در سال 1762 نيز عازم سفر شدند و براي اجراي برنامه ي کنسرتي در حضور فرمانرواي «باواريا» به شهر مونيخ عزيمت کردند. شور و شوق زايدالوصفي که در مورد اين کودک نابغه ابراز مي شد، جاه طلبي لئوپولد را افزون تر ساخت. چندي بعد در همان سال عازم وين شدند و در بين راه هرجا موقعيت مناسبي دست مي داد، به اجراي کنسرت مي پرداختند. همه جا قريحه ي سرشار اين دو کودک، به ويژه هنرمندي ولفگانگ، دوستان و علاقمندان بسياري براي آنها به همراه مي آورد. در وين با استقبال بي نظيري روبرو شدند، چون شهرت آنها قبل از خودشان به آن شهر رسيده بود. چند ساعتي از ورود آنان به شهر نگذشته بود که فرماني از دربار به ايشان رسيد تا قطعاتي در دربار بنوازند.

کاخ شون برون، در وين که در آن بيش از ديگر دربارهاي اروپا به موسيقي ابراز مي شد موجب پيشرفت نقشه هاي لئوپولد موتزارت گرديد. هر يک از افراد خانواده «مارياترزا» ملکه ي اتريش، يا آواز مي خواند و يا سازي مي نواخت و خود ملکه هم درباره ي خود گفته بود تنها موسيقيدان باذوقي است که مي توان يافت. در دربار همه، عاشق و ديوانه ي اين کودک خردسال شده بودند، بخصوص براي آنکه مدام از همه مي پرسيد «مرا دوست داري؟ به راستي مرا دوست داري؟» اين پرسش هاي کودکانه، علاقه ي درباريان را به او بيشتر مي ساخت و سبب مي شد که ولفگانگ خود را به دامن ملکه بيندازد، او را در آغوش گيرد و غرق بوسه سازد.

مارياترزا علاوه بر پول فراواني که به اين دو کودک تقديم کرد، دستور داد به هر کدام يک دست لباس درباري نيز هديه بدهند. ولفگانگ با پوشيدن آن لباس فاخر و گرانبهاي ارغواني رنگ زربفت گلابتون دار آماده شد که تابلويي از او نقاشي کنند.

بزرگان و اعيان شهر وين به روش دربار اقتدا کردند و به زودي خانواده ي موتزارت به خانه هاي اعياني و مجلل شهر دعوت شدند. در اين هنگام ولفگانگ ناگهان به بيماري مخملک دچار شد و پس از بهبودي اش، خانواده ي موتزارت به زادگاه خود در شهر سالزبورگ بازگشتند. نقشه ي لئوپولد موتزارت براي سفر دوم بسي وسيع تر طرح ريزي شد. وي تصميم گرفت اين بار به پاريس و لندن بروند. در ماه ژوئن 1763 سفر خود را آغاز کردند و از پايتخت هاي تابستاني شاهزادگان و فرمانروايان گذشتند و به هرجا که قدم مي گذاشتند با شگفتي و تحسين از ايشان استقبال مي شد. در «اِکس لاشاپل» يکي از خواهران «فردريک بزرگ» سعي کرد آنان را به برلن دعوت کند، ولي لئوپولد راه خود را ادامه داد و رفت. در شهر فرانکفورت «گوته» نويسنده و شاعر آلماني، که در آن هنگام 14 سال بيش نداشت، کودک نابغه را در حاليکه «کلاه گيس نقره فام به سر و شمشير به کمر داشت» ديد و ساز او را نيز شنيد.

آنها اواسط ماه نوامبر به پاريس وارد شدند و پنج ماه در آن شهر اقامت گزيدند. در اينجا نيز همانند وين موفقيت شاياني به دست آوردند و نه تنها درباريان، بلکه همه ي دوستداران ادب و هنر از ايشان تجليل کردند. در وِرساي، پس از ورود خاناده ي «موتزارت» تمام مقررات سخت لوئي پانزدهم در هم ريخت و مجلس به صورت يک مهماني خانوادگي درآمد. نخستين اثر برجسته ي موتزارت، چهار سونات براي کلاوسن بود که آنها را در سفر پاريس نوشت و آن را به مادام ويکتور دوفرانس اهدا نمود.